

از پر سپولیس تا منهن

آیا مجسمه آزادی نمادی از تائیس، نابودگر تخت جمشید است؟!

فرشید ابراهیمی

Liberty Enlightening The World

«آزادی جهان را روشن می کند»

حکومتی موقتی بود و بسیاری چشم به راه بازگشت به شیوه حکومت سلطنتی، یا سلطنت مشروطه (مانند دوران ناپلئون) بودند. به این ترتیب، دولت فرانسه با اهدای مجسمه‌ای از نماد ارزش‌های جمهوری‌خواهانه به جمهوری دیگری در آن سوی اقیانوس اطلس، بر اهمیت جمهوری در برابر دیگر اشکال اداره حکومت پافشاری می‌کرد.

این پیکره که چهره زنی را با یک تن‌پوش یونانی نمایان کرده، با دست چپ خود یک لوح سنگی، و با دست راست خود مشعلی فروزان را بالای سر خود نگه داشته است. روی لوح سنگی با شماره‌های رومی نوشته شده JULY IV MDCCLXXVI که نشانگر ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ (میلادی) و تاریخ استقلال آمریکا از حکومت بریتانیا است. یکی از پاهای مجسمه آزادی روی زنجیر قرار دارد و هفت برآمدگی خارمانند تاج مجسمه، نمادی از هفت دریا یا هفت قاره است.

مجسمه آزادی از ورق‌های مسی که با چکش کاری شکل گرفته‌اند، ساخته شده است. این ورقه‌های مسی با اسکلت فلزی که برای استحکام و تحمل وزن مجسمه طراحی شده است، در پیوند هستند.

بر اساس همکاری دو کشور، ساخت پایه و آماده‌سازی جایگاه نصب مجسمه با آمریکایی‌ها بود و ساخت، انتقال و نصب مجسمه، با فرانسوی‌ها. اما هر دو کشور برای تکمیل این پروژه با مشکلات مالی دست به گریبان بودند و این مسئله در نهایت، به تأخیری ۱۰ ساله در ساخت و نصب مجسمه منجر شد.

در فرانسه، از کمک‌های همگانی، لاتاری و برنامه‌های گوناگون سرگرمی برای تهیه بودجه ساخت مجسمه بهره برده شد. در آمریکا هم با استفاده از نمایشگاه‌های هنری، تئاتر و دیگر کوشش‌های هنری، بودجه ساخت پایه مجسمه تأمین شد.

همچنین ژوزف پولیتزر (روزنامه‌نگار مشهور که جایزه پولیتزر به نام او شناخته می‌شود)، در روزنامه خود موسوم به ورلد، با به‌راه انداختن یک جنجال تبلیغاتی، از

عبارت مشهور بالا در حقیقت نام اصلی پیکره بزرگ مجسمه آزادی است که امروزه در دهانه رودخانه هودسن^{۱۱} جزیره بدلو در خلیج نیویورک دیده می‌شود. پس از نصب مجسمه، مقامات امریکایی نیز جزیره نامبرده (بدلو) را جزیره آزادی نامیدند.

این مجسمه که با بلندی ۴۶ متر، بر روی سکویی به بلندی ۴۷ نصب شده، در حقیقت پیشکش پارلمان فرانسه بود، و در ۱۸۸۶، به‌مناسبت صدمین سال استقلال آمریکا، به امریکایی‌ها و از سال ۱۹۸۴ تاکنون، در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شده است. شگفت آن که تمامی دست‌اندرکاران ساخت این مجسمه، از چهره‌های برجسته فراماسونی در روزگار خود به‌شمار می‌رفتند.

سازنده این مجسمه، فردریک آگوست بارتولدی^{۱۲} مجسمه‌ساز و ماسون مشهور فرانسوی بود و همچنین گوستاو ایفل (مهندس و فراماسون فرانسوی - سازنده برج ایفل) نیز در ساخت اسکلت فلزی مجسمه به بارتولدی کمک کرده است.

از دیگران همکاران بارتولدی در این کار می‌توان از دو طراح بزرگ، «لوژن ویوله لودوک» و «ژوزف پولیتزر» نام برد که آن‌ها نیز از اعضای برجسته لژهای ماسونی فرانسه بودند.

ایده ساخت مجسمه‌ای از یک بانوی مشعل در دست، نخستین بار در سال ۱۸۶۹ به ذهن بارتولدی خطور کرد. او قصد داشت این مجسمه را در ورودی کانال سوئز، که آن زمان به‌تازگی ساخته شده بود، نصب کند. اما این پروژه هیچ‌گاه عملی نشد تا این که چند سال بعد، دولت فرانسه سفارش ساخت مجسمه‌ای را به بارتولدی داد تا در سال ۱۸۷۶، به‌مناسبت صدمین سالگرد استقلال آمریکا به این کشور اهدا کند.

نباید فراموش کرد که انگیزه پیشکش چنین هدیه‌ای به کشور آمریکا که از گمان فرانسویان مهر مردم‌سالاری و جمهوری بود، با توجه به وضعیت سیاسی نه چندان باثبات جمهوری سوم فرانسه پدید آمده بود. از نظر بسیاری از مردم، جمهوری سوم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
رتال جامع علوم انسانی





ثروتمندان و طبقه متوسط خواست به تأمین بودجه ساخت پایه مجسمه آزادی که تا آن زمان به *کندی* پیش می‌رفت، کمک کنند.

ساخت پایه مجسمه که زیر نظر آرشیوتکت آمریکایی ریچار موریس هانت انجام می‌شد، در ۲۲ آوریل ۱۸۸۶ کامل شد. بارتولدی پیش از این، کار ساخت مجسمه را در ماه ژوئیه ۱۸۸۴ به پایان برده بود و این مجسمه که برای ملت فرانسه ۲ میلیون و ۲۵۰ هزار فرانک طلا هزینه دربرداشت، برای انتقال به آمریکا به ۳۵۰ بخش تقسیم شده و در ۱۷ ژوئن ۱۸۸۵ به‌وسیله ناوشکن فرانسوی ایسره به نیویورک رسید.

نصب مجسمه روی پایه جدید خود در نیویورک، چهار ماه به طول انجامید و بالاخره در ۲۸ اکتبر ۱۸۸۶، یعنی ۱۰ سال پس از صدمین سالگرد استقلال آمریکا، از مجسمه آزادی در حضور گرور کلیولند، رئیس‌جمهور وقت آمریکا و هزاران نفر از مردمی که برای این مراسم به بندر نیویورک آمده بودند، پرده‌برداری شد. کنگره آمریکا محل نصب مجسمه را در برابر جایگاهی در آب‌های شهر نیویورک تعیین کرده بود که میلیون‌ها مهاجر اروپایی در روند سده‌های ۱۸۱ و ۱۹ از آن‌جا وارد آمریکا شده بودند.

نخستین عملیات بازسازی و مرمت گسترده مجسمه آزادی، در سال ۱۹۸۶ و اندکی پیش از صدمین سالگرد نصب آن در مکان کنونی، صورت گرفت.

طی این عملیات، لایه‌ای از طلا روی مشعل مجسمه آزادی کشیده شد و با این کار، مشعل مجسمه آزادی شب‌ها برفراز بندر نیویورک درخششی دوچندان دارد.

پس از رویداد ۱۱ سپتامبر در نیویورک، مجسمه و جزیره آزادی به روی بازدیدکنندگان بسته شد تا سیستم امنیتی آن ارتقاء یابد. در بیستم دسامبر همان سال، جزیره برای بازدید بازگشایی شد اما ورود به محوطه و پایه مجسمه همچنان ممنوع بود تا این که بالاخره در سوم اوت ۲۰۰۴، ورود بازدیدکنندگان به پایه مجسمه و موزه‌ای که در زیر آن قرار دارد و به تاریخچه ساخت مجسمه اختصاص دارد، آزاد شد. با این حال ورود به درون مجسمه آزادی و رفتن به تاج مجسمه، همچنان ممنوع است!

بانوی آزادی: تائیس یا ایزابلا؟

به‌راستی، چهره پشت پرده بانوی آزادی (Lady Liberty) کیست؟!

اگرچه از همان آغاز نیز سازندگان فرانسوی آن اعلام نمودند که این مجسمه نماد «تائیس» معشوقه اسکندر است، اما نکته ظریفی که در این میان نادیده ماند چیز دیگری بود که بعدها نشریه «ماسون ترک» آن را فاش ساخت و آن، شباهت بسیار زیاد چهره این مجسمه با «ایزیس» ایزد اساطیر مصر باستان و الهه گرامی ماسون‌ها بود. بعدها، فردریک بارتولدی در پاسخ به انتقاد افرادی که بیان می‌داشتند این مجسمه از نظر فرم صورت به «تائیس» هیچ شباهتی ندارد، گفت: «من در طراحی این مجسمه از چهره مادر بیوه خودم الهام گرفته‌ام.» آری! بارتولدی راست می‌گفت. ولی منظورش از مادر بیوه «ایزیس» بود که در واقع، مادر بیوه معنوی تمامی ماسون‌ها از جمله خود او بود.^(۳) از آن‌جا که روشن شدن چهره واقعی بانوی آزادی (تائیس)، آشکارا یک هدف

<div></div>
نخستین عملیات بازسازی و مرمت
گسترده مجسمه آزادی، در سال ۱۹۸۶ و
اندکی پیش از صدمین سالگرد نصب آن
در مکان کنونی، صورت گرفت

تبعیض‌آمیز (برتری غرب، تحقیر شرق) را در پی داشت، بارتولدی تصمیم گرفت تا در کنار این اعتراف فرانسوی‌ها، دست به یک فرافکنی بزند. او گفت: برای ساخت مجسمه آزادی، مدلی آمریکایی داشته است: «ایزابلا بوجین بویر»، بیوه خوش قیافه و جوان ایزاک سینگر، کارخانه دار مشهور و سازنده چرخ‌های خیاطی سینگر.

فردریک هنگام ساختن مجسمه از بانو ایزابلا خواسته بود که هر روز به کارگاه او برود و در آن‌جا بنشیند تا مجسمه مطابق شکل و قیافه او ساخته شود. فردریک به این دلیل ایزابلا را انتخاب کرده بود که در آمریکا و فرانسه شهرت به نجابت، پاکدامنی و وفاداری به شوهر متوفایش داشت.

اما بارتولدی در این سخن، تنها از الگوی چهره پیکره سخن گفت، و به‌هیچ عنوان، چهره حقیقی مجسمه (تائیس) را نفی نکرد. همچنین آشکاری این فرافکنی زمانی دوچندان شد که در جایی دیگر، گروهی از زبان او گفتند که بارتولدی چهره همسر خود «شارلوت» را تصویر کرده است!

با تمام این روایات، سازندگان فرانسوی مجسمه بارها و بارها تأکید کردند که انگیزه ساخت این مجسمه با هر الگو و مدلی، نمادی از تائیس یونانی بوده است.

تائیس کیست؟

برابر با آنچه که در دو روایت معتبر یونانی– یعنی پلوتارک (حیات مردان نامی) و دیودوروس سیسیلی (کتابخانه تاریخی) پیرامون به آتش کشیدن تخت‌جمشید می‌خوانیم، مسبب راستین این کردار اسکندر، معشوقه مقدونی او «تائیس»، زاده‌ی آتیک بود. اسکندر پس از شکست شاهنشاهی هخامنشی، در تخت جمشید (پرسپولیس) جشنی با شکوه برپا نموده و در آن به‌همراهی تمامی سرداران خود به شرابخواری و شادی بسیار پرداخت. به‌گفته هر دو مورخ یاد شده (دیودور و پلوتارک)، نقش روسپسانی که همواره مورد علاقه اسکندر بودند، در این جشن بسیار پررنگ می‌نمود. تائیس معشوقه اسکندر نیز، در آن شب شگفت‌انگیز که عربده‌های مستانه همه جا را در برگرفته بود، رهبری تمامی روسپسانی را به‌عهده داشت که در تخت جمشید دورتادور سربازان اسکندر، آنان را به آتش زدن غنی‌ترین شهر زیر آسمان رهنمون می‌گشتند.

تائیس که در آن شب تاریخی، شراب بسیاری به اسکندر خورانده بود که او را از خود بی‌خود ساخته بود، سخنرانی وسوسه‌برانگیزی کرد:

«یکی از برجسته‌ترین کارهای اسکندر در آسیا این خواهد بود که با من و رفقایم به راه افتد و این کاخ را به آتش بکشد. و در یک دم، به دست زنان، این بنای پارسی را نابود سازد.»

این سخنان در ذهن سرداران جنگجوی و سراپا مست اسکندر بسیار کارگر افتاد و یکی از آنان فریاد زد که من پیشاهنگ این کار خواهم شد و دیگران نیز پس از این سخنان دست زدند و فریاد برآوردند که تنها اسکندر لایق چنین کار بزرگی است. پس اسکندر مشعل در دست گرفت و به‌همراه تائیس، آن آتش جانگداز را بر روی پرده‌های زیبای تخت جمشید پرتاب کرد و دیگران نیز از آنان پیروی کردند. دیری نگذشت که قصر یکپارچه آتش شد.

فردای آن روز، اسکندر بر تپه‌ای ایستاده بود و پشیمان به نتیجه کار خود می‌نگریست!

چرا تائیس؟

اگر برابر با آنچه که معماران فرانسوی این مجسمه بارها گفته‌اند، تائیس همان چهره

راستین بانوی آزادی باشد، با شگفتی خواهیم دید که بسیاری از نشانه‌های نمادین این پیکره به‌راستی دارای مفاهیم هلنی و همخوان با چهره تائیس، معشوقه اسکندر و نابودگر تخت جمشید است.

نخست این‌که مجسمه، پیکره‌ای از یک زن است، و همانند تائیس که به روایت متن‌های یونانی، مستانه، مشعلی در دست به نزد اسکندر آمد و او را تشویق به آتش زدن تخت جمشید نمود. بانوی آزادی نیز با پوششی یونانی! مشعلی در دست دارد. نکته دیگر تاجی است که بر سر مجسمه دیده می‌شود. این تاج دارای ۲۵ پنجره و هفت شعاع است که از آن خارج شده است. زیر هر شعاع، جواهراتی گران گذاشته شده که یادآور تاراج خزانه جواهرات هخامنشی به‌دست سربازان اسکندر است که بی‌گمان، محبوبه تپی‌دست مقدونی از آنان بی‌بهره نبوده است و آدمی را ناخودآگاه به یاد بیت علی معلم می‌اندازد، که درباره او سروده بود:

… مشعلش در دست و تاجش، بر سر از تاراج ملک جم، …

اما در این میان، پرسش‌های دیگر نیز راهگشای این نشانه‌شناسی هستند. چرا نام پیکره بانوی آزادی است؟ چرا آزادی؟ به‌راستی، چرا سازندگان فرانسوی چنین شخصیتی را به‌عنوان نماد آزادی در نظر گرفته‌اند؟ چرا تائیس نماد آزادی شد؟ مگر معماران و هنرمندان اروپایی در نمادشناسی ایزدان و اساطیر یونانی، با کمبود الهه روبرو بوده‌اند که به نمادسازی شخصیت او پرداخته‌اند؟!

برابر با آنچه که در روایات تاریخی خواندیم، تائیس همانند یک شریک و همکار در کنار اسکندر در راستای ویرانی نماد تمدن شرق باستان (تخت جمشید) خود به نماد پیشرفت و قدرت‌نمایی هلنیسم (تمدن یونان باستان) در برابر شرق دگروگن شده است.

بی‌شک، یکی از اصلی‌ترین انگیزه‌ها برای انتخاب تائیس، یادآوری یورش اسکندر به شرق و استحاله فرهنگی آن است. چراکه تاریخ‌شناسان اروپایی یکی از روشن‌ترین

بخش‌های کارنامه اسکندر را هلنیزه کردن سرزمین‌های شرقی می‌دانند. در این راستا، اسکندر اقدام به تأسیس شهرهای جدید در راه‌های مهم و استراتژیک و کوچ دادن مردم از آسیا به اروپا و از اروپا به آسیا نمود. او با این کار قصد در استحاله فرهنگی متصرفاتش داشت.

روایت یادشده دست کم، برداشت امروزین تمدن غرب از این سردار مقدونی است. اگر چه این راویان، خود بخش بزرگی از متن‌های نیاکان یونانی خود و اسکندرنامه‌نویسان را به فراموشی سپرده‌اند که برابر با آن‌ها اسکندر چندی پس از گشودن ساتراپ‌های پارس و شوش (پایتخت‌های هخامنشی)، شیفته مال و شکوه ایرانیان و آداب و آیین‌های آنان شده بود. و چنان که گفته‌اند، در فرجامین سال‌های فرمانروایی‌اش جامه‌هایی همچو پوشش هخامنشیان بر تن می‌کرد و با دختران پارسی پیوند کرد.

چنان‌که بسیاری از سردارانش همسران پارسی گرفتند.

«پس از فتح ایران شرقی، رفتار اسکندر تغییر کرد و به تقلیدی دست و پا شکسته از رفتار موقرانه شاهان هخامنشی تبدیل شد. او از اطرافیانش می‌خواست تا همچون شاهان هخامنشی او را احترام کنند و در برابرش به خاک بیفتند. . . . آن گاه اسکندر در بهار ۳۲۷ پ.م، ناگهان عاشق روشنگ شد که دختر امیری سندی بود و در نبردی اسیر شده بود. او رسماً طی آیینی ایرانی با او ازدواج کرد و به این ترتیب خشم یونانیان همراهش را برانگیخت. چون انتظار داشتند وارثی یونانی برایشان به جای گذارد. . . . اسکندر در زمستان ۲۳۵ پ.م، برنامه ایرانی کردن مقدونیان را با برگزاری مراسم ازدواج بزرگی در شوش پی‌گرفت. در این مراسم، هشتاد هزار سرباز مقدونی با زانی پارسی و مادی ازدواج کردند.»^(۳)

پلوتارک^(۴) نیز در «سرگذشت مردان نامی» در این باره چنین می‌نویسد:

«در شوش، الکساندر دختر داریوش را به زنی گرفت. نیز گرنامایگانی را از زنان ایران به دوستان نزدیک خود داده، برای عروسی خویشان و آنان و عروسی آنان که چندی پیش زناشویی کرده بودند، جشنی بزرگ بر پا ساخت.»^(۳)

رومن گیرشمن فرانسوی (و فرزند راستین پلوتارک!) اگر چه در بخش‌هایی از «ایران از آغاز تا اسلام» همچو اسکندرنامه‌نویسان، اسکندر را نمادی شایسته برای تمدن باستانی اروپا (هلنیسم) برشمرده و او را به اندازه یک «انسان – خدا!» می‌ستاید؛ اما او

نیز به این حقیقت اشاره دارد که:

«اگر تجمل و شکوه و جلال «شرقی» اسکندر، مقدونیان را آزرده خاطر می‌ساخت، الطاف وی نسبت به شرقیان نیز حسادت ایشان را تحریک می‌کرد. زیرا آنان می‌اندیشیدند که این عمل به زیان آنان تمام می‌شود.»^(۳)

بر این اساس، اسکندر حتی در پندار تاریخ‌نگار و اندیشمند امروزین غرب که نبرد او در شرق را نماد پیروزی معنوی و استحاله فرهنگی شرق می‌پندارد، پیروز نشد! چرا که برابر با آن‌چه که خواندیم، او خود بیش از یک فاتح، یک مغلوب بود. مغلوب فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی!

برابر با آنچه که در روند شکل‌گیری تمدن غرب دیده می‌شود، تمدن باستانی هلنیسم، مادر تمدن امروزین غرب و ریشه‌های اخلاقی آن است، و تمدن غرب امروز نیز گسترش فرهنگ خود در جهان را کاملاً طبیعی و عادلانه می‌داند. در واقع، هرچند عصر اسکندر و هلنیسم دیری است که به پایان رسیده، اما اثرات آن در خاطره جمعی سرزمین‌های میراث‌دار آن همچنان باقی است.

تائیس یا همان مجسمه آزادی، می‌تواند یادآور تمام گذشته‌ای باشد که در آن برتری‌جویی فرهنگ جوان غربی در برابر کهنسالی تمدن شرقی در پیکار فکری بوده است، و در پی آن، شیفتگی هنرمند و اندیشمند امروزین اروپایی در برابر مفهومی انتزاعی و نوستالژیک به نام «یونان باستان» (هلنیسم).

« در ۱۲ آوریل ۱۹۶۵، (۲۳ فروردین ۱۳۴۴) در کنگره‌ای که از سوی یکی از معتبرترین انجمن‌های علمی ایتالیا (فرهنگستان ملی لینچی) با مضمون "ایران و جهان یونانی – رومی" برپا شده بود، ایلاس،ج، بیکرمن ^(۵) استاد تاریخ باستان در دانشگاه کلمبیای نیویورک در ضمن سخنرانی خود اظهار داشت: « این طبیعی و عادلانه است که ما جانبدار هلن‌ها باشیم که بر شرق پیروز شدند. همگی ما چه در واشینگتن زاده شده باشیم چه در تهران، از لحاظ معنوی یونانی هستیم زیرا که همگی

و اکنون، بدکاره‌های یونانی به‌عنوان نماد آزادی، بر آب‌های آتلانتیس ایستاده است! تا مشعلش هشداری باشد بر سر تمام مردمان جوامع شرقی که باید به خود و فرزندان‌شان بیاورند



Bartholdi

فرزندان «تمدن اروپایی» محسوب می‌شویم؛ تفاوت واقعی میان اروپائیان و بقیه جهان، دستاورد یونانیان بود (در این‌جا، بیکرمن از ولتر نقل می‌کند): «این فیلسوفان آتن، میلط، سیراکوز و اسکندریه بودند که ساکنان اروپای کنونی را به دیگر انسان‌ها برتری بخشیدند. اگر خشایارشا در سالامین پیروز شده بود، شاید ما هنوز بربر بودیم.» (ولتر، تفسیری بر کتاب روح‌القوانین)^(۱)

و اکنون، بدکاره‌های یونانی به‌عنوان نماد آزادی، بر آب‌های آتلانتیس ایستاده است! تا مشعلش هشداری باشد بر سر تمام مردمان جوامع شرقی که باید به خود و فرزندان‌شان بیاورند: «از گذشته‌های دور تا به امروز پدر مغرب زمین (یونان باستان - اسکندر) و امروز فرزندان‌شان مانند همیشه بر ما سروری و بزرگواری کرده و خواهند کرد، از من و تو، داناتر و توانمندتر و برترند، و این تازگی ندارد!» تا متن‌های بازمانده یونانی، انگیزه‌های بلندمدت باشد برای هنرنمایی فرهنگ اروپایی و چکمه‌های آمریکایی در خاورمیانه! ... که از آن سوی آب‌ها، همچو سربازان فیلم اسکندر، برای ما که چهره‌های همچو سربازان فیلم ۳۰۰ (۲۰۰۱) داریم، دموکراسی و تمدن و نابودی تروریسم را به ارمغان می‌آورند!

با عنوان شدن حقیقت چهره روسپی آزادی! در جامعه آکادمیک ایرانی، برخی از این اندیشمندان، این مجسمه را ماده دیوی آمریکایی نامیده‌اند که نمادی برای توهینی هزاران ساله به ایران و ایرانی شده است!

در همین روند، استاد علی معلم دامغانی شعری را پیرامون این مجسمه سروده که

مزمه آن در پایان این گفتار بی‌بهره نیست:

طرحی از تائیس

«طرحی از تائیس، طرحی از ابلیس، از محبوبه مقدونی ملعون، در شبیخون شراب و شعله، در شبگیر خشم و خون، طرحی از تائیس، از قدیسه بی‌شرم آتن، معبدش در نیس، ماده دیوی قامتش شش زرع و سیصد پای چیزی کم، مشعلش در دست و تاجش، بر سر از تاراج ملک جم، رانده شاید پار یا پیرار از پاریس، مانده بر خیزابه‌های سرخ آتلانتیس، طرحی از تائیس، آنک آن تندیس بی‌همتای آزادی، دل‌ربا بر ساحل دریای آزادی طرحی از تائیس، طرحی از تائیس، از محبوبه ملعون اسکندر، طرح فریادزنان جفت‌جو در مدخل بندر، طرحی از تائیس و مشعل، طرحی از تاراج، طرح قهر ماندانا تا فروهر، تا شمع‌دان تا خاک، طرح آزادی به‌رغم بندگی کردن، طرح مشرک، طرح کافر زندگی کردن، طرح اومانیتیه بالیده از تخته، طرح در ایمان انسان آخرین رخنه، طرحی از تائیس مشعل‌دار، از ابلیس، ماده دیوی مانده بر امواج آتلانتیس، طرحی از تائیس، این که می‌بینید بابل نیست. آتن نیست، آتی‌کاست. بل نه، آتی‌کای یونان، بابل مغرور، امریکاست... طرحی از تائیس، از ابلیس، از شیطان آتی‌کا، لکه ننگی است بر ننگ جهان، دامان امریکا»

(نوروز ۱۳۸۷ - تخت‌جمشید)

بی‌نوشت:

Hudson -۱

Fredric Auguste Borthold -۲

۳- همسر و برادر «لژیس» یعنی «اوزیریس» توسط برادر دیگرشان «ست» به قتل رسید و پس از آن، ایزیس بیوه شد. (برای آگاهی بیشتر بنگرید به مقاله «اسطوره‌های ماسونی مصر باستان»، برگرفته از اثر دکتر شروین وکیلی: تاریخ دروغین یونان، رویه ۱۷، که بخش‌هایی از آن را پیش از انتشار در دسترس نگارنده نگارده‌اند. برای آگاهی بیشتر: وکیلی، شروین، تاریخ دروغین یونان، انتشارات داخلی موسسه فرهنگی هنری خورشید راگا، ۱۳۸۶.

۴- «پلوتارک» (پلوتارخ) (۵۰/۴۶ م - ۱۲۰ م): فرزند «آتوبولوس» زاده «خرونه» (شهری در میانه یونان)، نویسنده و پیشرو دوره آکادمی افلاطونی و نگارنده کتاب‌های ارزشمندی همچو «سرگذشت‌ها» (زندگی مردان نامی)، «در اخلاق»، «در موسیقی»، «همپرسی‌ها» و «ایسیس و اوسیریس» است. او را نویسنده ۲۷۷ کتاب دانسته‌اند. پلوتارک به سال ۶۶ میلادی (هنگام دیدار نرون (رومی) از آتن در این شهر به‌سر می‌برد و روزگاری نیز در مصر و روم می‌زیست و در نزد تراژان بسر می‌برده و در بازگشت به بنوسی، تاپاپان زندگی به آموزش پرداخته است.

منابع:

- تندیس ابلیس، زکیه میری، روزنامه قدس، یکشنبه، ۸ خرداد، ۱۳۸۴، صفحه فرهنگ.

- یونانیان و بربرها (ج ۴، دفتر ۱)، امیرمهدی بدیع، نشر توس، ۱۳۸۳.

۵- پلوتارخ، ۱۳۳۹، ۷۵

۶- گیرشمن، ۱۳۷۴، ۲۵۱

E.J.Bickerman -۷

۸- بدیع، ج ۴، دفتر ۱، ۱۳۸۳، پاورقی ۱۴۰ تا ۱

۹- ساخته الیور استون - ۲۰۰۴ م: «حوادث ۱۱ سپتامبر، عرق ملی الیوراستون را بیدار کرده تا بگوید حمله به بعضی کشورها عجب کاری درست است!» (نیک نژاد، ۱۳۸۲، ۷)

۱۰- ساخته زاک اسایندر (کارگردان طلوع مرگ) - محصول ۲۰۰۷ م - اقتباس از زمان تصویری و کمیک استریپ «۳۰۰»، نوشته فرانک میلر است. داستان درباره نبرد ترمویل و روایتی ناقص و برداشتی یک‌سویه از تاریخ است.